

• دریافت ۹۷/۰۸/۰۸

• تأیید ۹۸/۰۲/۱۰

نگاهی تازه به جایگاه زبان و ادبیات فارسی و عربی در دربار یعقوب لیث و جانشینان او

جواد غلامعلی زاده*

فائزه عرب یوسف آبادی**

چکیده

سراغاز شعر فارسی و تعیین نخستین شاعر تاریخ ادبیات فارسی، یکی از مهمترین مباحثی است که به دلیل وجود آرا و اقوال مختلف و احياناً متناقض در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است. مطابق با نظر برخی از پژوهشگران، یعقوب لیث صفاری به عنوان احیاگر شعر فارسی از زبان عربی بی‌بهره بوده‌است و جانشینان وی نیز راه او را در بی‌اعتنایی به زبان و ادب عربی پیموده‌اند. مقاله حاضر در نظر دارد ضمن تبیین جایگاه زبان و ادبیات عربی در دربار یعقوب لیث و جانشینان او، با روش توصیفی-تحلیلی، دلایلی را بر عربی دانستن یعقوب و جانشینانش ذکر کند و به روشنگری درباره وضعیت زبان و ادبیات عربی در آن دوران بپردازد. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که سلسله صفاریان، بویژه در قرن چهارم هجری، از شعر عربی رویگردان نبوده، بلکه دوست‌دار آن نیز بوده‌اند و آنچه در مورد یعقوب لیث - مؤسس این سلسله - مبنی بر بی‌بهره بودن وی از زبان عربی و احیاگری شعر فارسی آمده، بی پایه و اساس و ریشه گرفته از کتاب تاریخ سیستان است.

کلید واژه‌ها:

دربار یعقوب لیث، زبان عربی، جایگاه زبان فارسی، احیاگر شعر فارسی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سیستان و بلوچستان. سیستان و بلوچستان. ایران.

j.gholamalizadeh@lihu.usb.ac.ir

famoarab@uoz.ac.ir

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل. ایران.

درآمد

دو قرن نخست ورود اسلام به ایران، دوران مواجهه ایران و ایرانی با اسلام و در کنار آن رویارویی و گاه پذیرش فرهنگ عرب و زبان عربی بود. با مطالعه نوشته‌های کهن و دقت در متون تاریخی مرتبط با قبل از اسلام، سابقه ادبی ایرانیان روشن و آشکار می‌شود و این حقیقت به اثبات می‌رسد که «ایرانیان با سقوط حکومت ساسانی و از دست دادن استقلال خویش، دست از ادامه فعالیت‌های علمی خود نکشیدند و در نخستین قرن‌های هجری چه به لهجه‌های پهلوی و سغدی و خوارزمی و چه به زبان عربی، آثار فراوانی را به وجود آورده‌اند» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۶۴-۱۶۳).

در دو قرن نخست ورود اسلام به ایران، کوشش‌ها و جوشش‌های نهانی در ایران جریان داشت تا این که در اوایل قرن سوم با نشستن طاهربن حسین، معروف به ذوالیمینین در خراسان به جای مأمون و تأسیس خاندان طاهریان، این جنبش‌ها رسمیت یافت. فرزندان وی نیز با دستگاه خلافت، سیاست کج‌دار و مریز را در پی گرفتند تا این فرمانروایی را نگه دارند (دبیرسیاقی، ۱۳۷۴: ۹). در این میان نمی‌توان قرینه و مدرک مستندی یافت که نشان دهد طاهریان اصراری بر احیا و استفاده زبان پارسی دری و ترویج آن داشتند. حتی در برخی روایات آمده‌است که جانشینان طاهر ذوالیمینین از نشر کتب پهلوی پیشگیری می‌کردند و به پارسی و لغت دری علاقه‌ای نداشتند (صفا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۶۴).

بررسی کتاب‌های تاریخ ادبیات فارسی نشان می‌دهد که نویسندگان آن‌ها به زبان و ادبیات عربی در دربار صفاریان نپرداخته‌اند. نگارندگان با بررسی کتب متقدم تاریخی دریافته‌اند که ریشه این اعتقاد به مطلبی برمی‌گردد که در کتاب تاریخ سیستان آمده‌است مبنی بر اینکه یعقوب لیث صفاری پس از بر تخت نشستن، شاعران را به سرایش اشعار به زبان فارسی امر کرد و از آن پس شعر عربی مورد بی‌توجهی قرار گرفت و همین امر زمینه احیا و رشد زبان و ادبیات فارسی و جایگزینی آن برای امور دیوانی را فراهم آورد.

از آن جایی که بحث مربوط به عدم آگاهی یعقوب از عربی، فقط در کتاب تاریخ سیستان مطرح و منجر به نتیجه‌گیری مهمی درباره تاریخ سرایش نخستین شعر فارسی شده‌است، کنکاش درباره صحت و نادرستی مطالب مندرج در این کتاب ضروری می‌نماید. بر این اساس، این تحقیق اثبات می‌کند، برخلاف آنچه در منابع پیشین گفته شده‌است، صفاریان نه تنها از زبان و ادبیات عربی رویگردان نبودند، بلکه جانبدار و دوستدار آن نیز بوده‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، مقاله حاضر با هدف تبیین جایگاه زبان و ادبیات عربی در قلمرو یعقوب لیث صفاری و جانشینانش و با روش توصیفی-تحلیلی، به نقد و بررسی آنچه در کتاب **تاریخ سیستان** در مورد عربی ندانستن یعقوب آمده، می‌پردازد و سپس دلایل مختلفی بر رواج زبان و ادب عربی در دربار یعقوب و جانشینانش ذکر می‌کند. پژوهش حاضر بر پایه پرسش‌های زیر شکل گرفت:

- آشنایی یعقوب لیث با زبان عربی به چه میزان بوده است؟

- زبان و ادب عربی پس از یعقوب در میان جانشینانش چه جایگاهی داشته است؟

نتایج اولیه، حاکی از آن است که یعقوب لیث با زبان عربی به خوبی آشنا بوده‌است و سلسله صفاریان، بویژه در قرن چهارم هجری نه تنها از زبان عربی رویگردان نبوده، بلکه دوست‌دار آن نیز بوده‌اند و آنچه در مورد یعقوب لیث، مؤسس این سلسله، مبنی بر بی بهره بودن وی از زبان عربی آمده، بی پایه و اساس است.

روش تحقیق

این پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای و به روش تحلیلی - توصیفی نوشته شده است. ابتدا کلیه آثار مربوط به تاریخ ادبیات فارسی، تاریخ سلسله صفاریان و مباحث مربوط به نخستین سراینده شعر فارسی بررسی شد، پس از آن بر اساس نتایج به دست آمده از یادداشت‌ها، جایگاه زبان و ادبیات فارسی و عربی در دربار یعقوب لیث و جانشینانش تحلیل شد.

پیشینه تحقیق

مطابق با بررسی‌هایی که صورت گرفت، پژوهش مستقلی که بتواند جایگاه زبان و ادب عربی در دربار صفاریان را به طور جامع بررسی کند، یافت نشد. اما در پژوهش‌های زیر در این خصوص اشاراتی شده‌است که در ادامه به معرفی آن‌ها می‌پردازیم: نخستین اثر، کتابی است با عنوان **زبان تازی در میان ایرانیان** (۱۳۵۰)، نوشته قاسم توپسرکانی. نویسنده در این کتاب ضمن بررسی زبان عربی در بخش‌های مختلف ایران، اشاراتی هم به زبان عربی در قلمرو صفاریان داشته‌است. او معتقد است یعقوب لیث صفاری چون مردی عیار پیشه بود، از ادب و فرهنگ عصر خود که به زبان عربی بود، بهره‌ای نداشت.

خانلری در کتاب **تاریخ زبان فارسی** (۱۳۶۵) معتقد است که یعقوب چون از میان توده

مردم برخاسته بود، عربی نمی‌دانست و جانشینان او نیز شاید چنین بودند. ذبیح الله صفا (۱۳۶۹) نیز با تعبیری دیگر علت عدم توجه یعقوب به شعر و ادب عربی را آشنایی نداشتن وی با زبان عربی عنوان کرده است.

در منابع عربی هم به این مسأله توجهی نشده است؛ به عنوان مثال، شوقی ضیف (بی تا) علی‌رغم بررسی جایگاه ادب عربی در حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی، به ادب عربی در دربار صفاریان هیچ اشاره‌ای نکرده و آنقدر از این مسأله با بی‌توجهی گذر نموده که جایگاه و قلمرو صفاریان را نه سیستان بلکه بلوچستان ذکر کرده است. اطلاعات ایشان به قدری در مورد صفاریان ضعیف است که سامانیان را - و نه صفاریان را - وارث طاهریان می‌داند. بوش نیز در منبع عربی زبان دیگری (۲۰۱۲) در این باره چنین می‌نویسد: «ثم قامت الدولة الصفارية في سيستان ... و كانت أشد اعداء للعباسيين و اللغة العربية، و أكثر جهدا في السعي لإعادة إحياء اللغة الفارسية» (بوش، ۲۰۱۲: ۴۸-۴۷).

عبدالغنی ایروانی‌زاده و نصرالله شاملی نیز در کتابی با عنوان **الأدب العربي و الإيرانيون** (۱۳۸۴) ادبیات عربی در ایران را از ابتدای فتح توسط اعراب تا انتهای دولت عباسی و سقوط آن به دست هلاکوخان بررسی کرده‌اند. در این کتاب در خلال بررسی جایگاه زبان عربی در حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی، در حدود دو صفحه به جایگاه زبان و ادب عربی در دولت خلف بانو پرداخته شده است.

بحث و بررسی

یعقوب لیث صفاری و زبان و ادب عربی

بحث مربوط به عدم آگاهی یعقوب لیث از عربی منجر به نتیجه‌گیری مهمی درباره تاریخ سرایش نخستین شعر فارسی در تعداد قابل توجهی از منابع مربوط به تاریخ ادبیات فارسی شده است. دلایل زیر اثبات می‌کند که این مبحث درست نیست و محققان مذکور باید درباره معرفی نخستین شاعر پارسی گو تجدید نظر نمایند.

ابیات عربی منسوب به یعقوب لیث

ابیات عربی زیر در کتاب *مروج الذهب* منسوب به یعقوب لیث است که از طریق آن‌ها دلیل خروج بر خلیفه بیان شده و گواهی است بر مدعای ما مبنی بر آشنایی یعقوب لیث با زبان عربی: «خُرَاسَانُ أَحْوِبُّهَا وَ أَعْمَالُ فَارِسٍ وَ مَا أَنَا مِنْ مُلْكِ الْعِرَاقِ بِأَيْسٍ»

إِذَا مَا أُمُورُ الدِّينِ ضَاعَتْ وَ أَهْمَلْتِ
وَرَتَّتِ فَصَارَتْ كَالرُّسُومِ الدَّوَارِسِ
خَرَجَتْ بِعَوْنِ اللَّهِ يُمْنًا وَ نُصْرَةً
وَصَاحِبُ رَايَاتِ الْهُدَى غَيْرُ حَارِسِ^۲
(المسعودی، ۱۴۲۵، ج ۴: ۱۶۲)

موثق نبودن کتاب تاریخ سیستان

پیش از این نیز گفته شد که بررسی کتب متقدم تاریخی نشان می‌دهد تنها منبعی که دربارهٔ عدم آگاهی یعقوب لیث از زبان عربی اظهار نظر کرده، کتاب تاریخ سیستان است. در این اثر در این باره چنین آمده است:

«پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَ الْبَلَدِ
بِمُلْكِ يَعْقُوبَ ذِي الْإِفْضَالِ وَ الْعُدْدِ^۳
چون این شعر برخوانند، او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامهٔ پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر فارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود» (نامعلوم، ۱۳۸۱: ۲۱۶-۲۱۵).

در ادامه همین بخش گفته می‌شود که یعقوب روزی با دبیری از بارگاه خود به ویرانه‌ای رسید که بر دیوار آن دو بیت عربی حک شده بود و هنگامی که دبیر مشغول مطالعهٔ آن بود، یعقوب از او «پرسید که آن چیست؟ بازگفت و ترجمه کرد و بیت‌ها این بود که نوشته بودند:

صَاحَ الزَّمَانُ بِأَلِّ بَرْمَكٍ صَيْحَةً
خَرُّوا لِصَيْحَتِهِمْ عَلَى الْأَذْقَانِ
وَ بِأَلِّ طَاهِرٍ سَوْفَ يُسْمَعُ صَيْحَةً
غَضَبًا يَجِلُّ بِهِمْ مِنَ الرَّحْمَنِ^۴
(همان: ۲۲۳)

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که مؤلف کتاب تاریخ سیستان شناخته شده نیست و این اثر از نظر سبکی دو بخش دارد: قسمت اول آن تا تاریخ ۴۴۵-۴۴۴ بر یک نسق و با عباراتی بسیار کهنه و سبکی قدیمی انشا شده و قسمت دوم آن تا سال ۷۲۵ با سبکی دیگرگونه پایان یافته است که باید آن شیوه را مخلوطی از دورهٔ دوم (قرن ششم) و دورهٔ سوم یعنی قرن هفتم و عصر مغول دانست. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۴). علاوه بر این، دربارهٔ کتاب تاریخ سیستان نقل این سخن از مصحح آن ضروری است:

«تاریخ سیستان کتابی است که تاکنون یک نسخه بیشتر از آن به دست نیامده است. اما

آن یک نسخه مثل آن است که دومین نسخه‌ای است از اصل تألیف یا اولین نسخه‌ای است که از مسوّدۀ اصل رونویس شده باشد. این نسخه دچار تصرف و اکتار و تقلیل و جرح و تعدیل خواننده نادانی شده است و در حواشی، اشعاری از خود بر آن کتاب افزوده است و در سطور متن گذاشته است و نیز تصرفاتی در متن کرده، بعضی الفاظ را تراشیده و بعضی جای‌ها چیزی افزوده است» (بهار، ۱۳۴۹، ج ۲: ۴۴).

ارتباط یعقوب لیث با خوارج

بخش قابل توجهی از زندگی یعقوب، شامل حضور در جمع افراد عرب‌زبان می‌شود. چنان که در تاریخ سیستان آمده است، عده‌ای از خوارج به سپاه یعقوب پیوستند و «یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکویی. گفت که از شما هر که سرهنگ است، امیر کنم و هر که یک سوار است، سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را، سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم، جاه و قدر افزایش» (نامعلوم، ۱۳۸۱: ۲۱۱).

در جای دیگری از همین کتاب آمده‌است که پس از آن که خوارج در بخش‌هایی از خراسان، ابراهیم‌بن‌اخضر را به عنوان رهبر و فرمانده خویش انتخاب کردند، او با هدیه‌های زیاد پیش یعقوب آمد و یعقوب نیز با او رفتار نیکویی داشت و گفت: «تو و یاران دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید» (همان: ۲۲۱). براساس نقل قول‌های فوق چگونه می‌توان پذیرفت که یعقوب سال‌ها در میان گروهی عرب‌زبان حضور داشته باشد، اما زبان آن‌ها را درنیابد؟

پیوستن کاتبان بلندپایه عربی‌دان به دربار یعقوب لیث

یعقوب لیث همچون حاکمان دیگر ممالک برای برقراری ارتباط با خلیفه عباسی به دبیرانی عربی‌دان نیاز داشته‌است. یکی از منابعی که نشان می‌دهد که زبان دیوان یعقوب، زبان عربی بوده‌است و نه فارسی، قول همین مؤلف کتاب تاریخ سیستان است که می‌گوید: «محمدبن‌وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود» (همان).

علاوه بر کتاب تاریخ سیستان، جستجو در منابع معتبر دیگر نیز نشان می‌دهد که پیوستن کاتب و شاعری بلندپایه به نام ابراهیم بن ممشاد الإصفهانی المتوکلّی، به دربار یعقوب که

نخست شاعر و کاتب خلیفه عباسی، المتوکل علی الله و سپس دو پسرش المعتمد و الموفق بود (الحموی، ۱۹۸۰، ج ۱۲: ۲۰-۱۶)، حاکی از آن است که در دربار یعقوب، زبان و اشعار عربی متداول بوده است.

جانشینان یعقوب لیث صفاری و زبان و ادب عربی

برخی از پژوهشگران معتقدند که چون یعقوب عربی نمی دانست، جانشینان او نیز چنین بودند و عربی نمی دانستند (ناتل خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۳۱۰). با وجود آن که منابع مرتبط با زبان فارسی و عربی در دربار صفاریان از نیمه دوم قرن سوم هجری، یعنی پس از وفات یعقوب تا ابتدای قرن چهارم، بسیار محدود است، شواهدی وجود دارد که نشان می دهد در زمان طاهر بن محمد بن عمرو صفاری که در بین سال های ۲۹۶-۲۸۷ حکومت می کرد، برخی شاعران عربی سرا به قصد مدح وی عازم سیستان شده اند؛ از جمله این افراد، ابوبکر خوارزمی شاعر معروفی است که پس از ترک بخارا به سیستان رهسپار شد و به مدح طاهر پرداخت و صله هایی نیز دریافت کرد (حسینی، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

طاهر برادری داشت به نام یعقوب که وقتی از طرف او در سیستان حاکم شد، شاعری چهار بیت در ستایش وی سرود و برای هر بیت هزار درهم دریافت کرد. به این ابیات که در تاریخ سیستان درج شده است، بنگرید:

فَأَصْبَحْتُ مِنْ جُودِهِ فِي الْغِنَى	«أَتَيْتُ أَبَا يُوْسُفَ الْمَرْتَجَى
فَأَصْبَحْتُ فِي الْأَمْنِ لَمَّا أَتَى	وَ كُنْتُ أَمْرًا خَائِفًا فِي الزَّمَانِ
وَ قَدْ كُنْتُ مِنْ قَبْلِهِ فِي الدُّجَى	وَ صَيَّرَنِي فِي ضِيَاءٍ وَ نُورٍ
بِهِ كُلُّ نُورٍ لَدَيْنَا بَدَى» ^۵	هُوَ الْمَلِكُ السَّيِّدُ الْمُجْتَبَى

(نامعلوم، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

پس از نشستن ابوعلی محمد بن علی اللیث به امارت سیستان نیز، شاعری دیگر در مدح وی چنین سروده است:

عَلَا فَعَلَا إِلَى أَعْلَى السَّمَاءِ	«أَلَا إِنَّ الْأَمِيرَ أَبَا عَلِيٍّ
يَأْفَنَاءِ الْمَعْدَاءِ وَالسَّخَاءِ	هُوَ الْمَلِكُ الَّذِي يَخِيِي الْمَعَالِي
كَمَا فَاقَ الْبَرِيَّةَ بِالْبَهَاءِ» ^۶	لَقَدْ بَدَأَ الْأَنْامَ بِجُودِ كَفٍّ

(همان: ۲۸۰)

در قرن چهارم هجری، هم‌زمان با ضعف قدرت سامانیان، از میان خاندان صفاری دو دانشمند به نام‌های امیر ابوجعفر و فرزند وی خلف‌بن‌احمد، معروف به خلف بانو، در سیستان بر تخت امارت صفاریان نشستند و دوره دوم قدرت گرفتن صفاریان را محقق ساختند. این در حالی است که تا قبل از ضعف سامانیان، ادیبان و شاعران فارسی‌سرا در قلمرو آن‌ها کام‌رواترین ایام را می‌گذرانیدند (ناجی، ۱۳۸۶: ۴۸۴).

شاهان سامانی و همه افراد این خاندان، علاقه زیادی به زبان فارسی و نظم و نثر آن داشتند و شعرا را مورد تشویق و تکریم قرار می‌دادند و نویسندگان را به ترجمه کتب معتبری مانند تاریخ طبری، تفسیر جامع البیان طبری و کلیله و دمنه منظوم عبدالله بن مقفع به نثر فارسی تشویق می‌کردند (دبیرسیاقی، ۱۳۷۴: ۱۱). «این توجه سامانیان به زبان و ادب فارسی باعث شد که ادبیات پارسی، با سرعتی عجیب، طریق کمال گیرد و شاعران و نویسندگان بزرگی به وجود آیند و بنیاد ادب فارسی به نحوی نهاده شود که اسباب استقلال ادبی ایران به بهترین وضعی فراهم گردد» (صفا، ۱۳۷۱: ۲۰۶).

با توجه به آن چه گفته شد، بدون هیچ‌گونه تردید و مبالغه، قرن چهارم، آغاز دوره طلایی نظم و نثر فارسی است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۲۵). با همت سامانیان، این دوره از مهم‌ترین ادوار ادب پارسی شد که رودکی، استاد شاعران جهان، در آن ظهور کرد (عوفی، ۱۳۲۱: ۶). شاعری که «به قولی یک میلیون و سیصد هزار و به قولی معقول‌تر، صد هزار بیت به او نسبت داده‌اند» (صفا، ۱۳۷۱: ۳۶۰).

علی‌رغم توجه فراوان سامانیان به شعر و ادب فارسی، در این دوره رویکرد صفاریان با سامانیان متفاوت بود. ابوجعفر که علاوه بر علم و فلسفه، در ادبیات عرب نیز مهارت داشت (محمدی خمک، ۱۳۸۷: ۴۵۵) و «شعرای تازی اندر او شعر بسیار گفته‌اند» (نامعلوم، ۱۳۸۱: ۳۰۹)، دستور داد بر بالای ایوان کاخش این ابیات عربی را بنویسند:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَرَى الْفِرْدَوْسَ عَاجِلَةً فَلْيَنْظُرِ الْيَوْمَ فِي بُنْيَانِ إِيوَانِي
أَوْ سَرَّهُ أَنْ يَرَى رِضْوَانَ عَن كَثْبٍ بِمَلَأَ عَيْنَيْهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْبَنَانِي»^۷

(ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴: ۳۸۷)

علاوه‌براین، حضور شاعران عربی‌سرا و کاتبان عربی‌نویس سیستانی در دربار این حاکم، دلیل دیگری بر مدعای ما است. ثعالبی تعداد قابل توجهی از این افراد و آثارشان را در یتیمه الدهر معرفی کرده‌است (ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۴: ۳۹۴-۳۸۷). یکی از این افراد خلیل‌بن‌احمد سجزی،

فقیه، شاعر و محدث سیستانی در قرن چهارم هجری است که در سخنوری، خطیبی چیره‌دست و در فقه و ادب، پیشتازی بی‌بدیل بود. خلیل‌بن‌احمد سجزی برای تهنیت قصری که ابوجعفر ساخته بود، ابیات زیر را سرود:

«شَيْدَتْ قَصْرًا عَالِيًا مُشْرِفًا بِطَائِرِي سَعْدٍ وَ مَسْعُودِ
كَأَنَّمَا يَرْفَعُ بُنْيَانَهُ جِنُّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدِ
لَا زِلْتَ فِيهِ بَاقِيًا نَاعِمًا عَلَى اخْتِلَافِ الْبَيْضِ وَ السُّودِ»^۸

(همان: ۳۸۷)

پس از ابوجعفر، امیر خلف‌بن‌احمد فرزند ابوجعفر - که تقریباً در تمامی نیمه دوم قرن چهارم بر سیستان حکم راند - از امیران فرهنگ دوست صفاریان گردید. عتبی درباره وی چنین نوشته است: «انعام او درباره اهل علم و ارباب هنر شایع و مستفیض. افاضل زمان و شعرای جهان به مدح و اطرای او زبان گشاده و ذکر فضایل و مآثر او در افواه خاص و عام افتاده» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۱۳-۲۱۴). به همین دلیل است که مشاهیری همچون فقیه ابوبکر نیهی و خطیب فوشنج با درگاه او ارتباط داشتند و در مدحش منظومه‌هایی سروده‌اند (نامعلوم، ۱۳۸۱: ۳۲۳).

خلف‌بن‌احمد به زبان عربی شعر می‌سرود. ابیات زیر بخشی از اشعاری است که باخرزی از خلف ثبت کرده است:

«يَقُولُونَ لَا تَشْرَبْ وَ لَسْتُ بِصَخْرَه مِنْ الصَّمِّ فِي وَادٍ عَلَى تَشْمٍ وَعَرِ
وَلَكِنَّنِي مِنْ عَصَبَةٍ أَدْمِيَه كَثِيرٍ هُمُومِ الْقَلْبِ مُمْتَلِي الصَّدْرِ»^۹

(باخرزی، ۱۹۹۳: ج ۴: ۹۲۵)

علاوه بر این، آمد و شد شاعران و کاتبانی از دیگر نقاط ایران به دربار او همچون ابومنصور ثعالبی، ابوالحسین محمدبن‌الحسین الفارسی النحوی، خواهرزاده ابوعلی فارسی و ابوالفتح بستی که - اهل بست سیستان بود اما اکثر عمر خویش را در خراسان زیست - حاکی از توجه و اهمیت دادن امیر خلف به ادب عربی است. عتبی روایتی نقل کرده که یک بار ابوالفتح بستی در مدح امیر خلف سه بیت نوشت. چون خلف از آن باخبر شد، به دست قاصدی، سیصد دینار برای شاعر فرستاد و آن سه بیت این است:

«خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ أَحْمَدُ الْأَخْلَافِ أُرَبِي بِسُودَدِهِ عَلَى الْأَسْلَافِ
أَصْحَى لِيَالِ اللَّيْثِ أَعْلَامُ الْوَرَى لِكِنَّهُ مُرَبِّ عَلَى الْأَلَفِ
خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ فِي الْحَقِيقَةِ وَاجِدُ مِثْلَ النَّبِيِّ لِيَالِ عَبْدِ مَنَافٍ»^{۱۰}

(جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۱۵)

امیر خلف چنان به شعر عربی اهمیت می‌داد که انتقاد و مخالفت برخی از ادبای فارسی‌سرا را برانگیخت (ایروانی‌زاده و شاملی، ۱۳۸۴: ۸۲). این تکریم شاعران و دادن صله‌های فراوان، باعث شد که حتی فرد مشهوری همچون بدیع‌الزمان همدانی هم به دیار سیستان بیاید تا از بخشش‌های فراوان خلف‌بن‌احمد صفاری بی‌نصیب نماند. ابیات زیر از بدیع‌الزمان همدانی در مدح خلف‌بن‌احمد گواه این مطلب است:

«قَصَدْتُ السَّيِّدَ الْمَلِكَ الْمُؤَيَّدَ وَ خَدَّ الْمَكْرَمَاتِ بِهِ مُوَرَّدَ
بِأَرْضٍ تَنْبُتُ الْأَمْالُ فِيهَا لِأَنَّ سَخَابَهَا خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ»^{۱۱}

(نامعلوم، ۱۳۸۱: ۳۲۳)

«يَقُولُونَ وَاقِيَ خَضْرَةَ الْمَلِكِ الَّذِي لَهُ الْكَنْفُ الْمَأْمُولُ وَ النَّائِلُ الْجَزْلُ
وَ فَاضَتْ عَلَيْهِ دِيمَةٌ خَلْفِيَّةٌ بِهَا لِلْعَوَادِي عَن وَلايَتِهَا عُزْلُ»^{۱۲}

(جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۱۹)

نتیجه

از مجموع آن‌چه درباره‌ی چالش زبان و ادبیات فارسی و عربی در دربار یعقوب لیث صفاری و جانشینانش گفته شد، این نتایج به دست آمد که ریشه‌ی اعتقادات مربوط به عدم آگاهی یعقوب از زبان عربی و در نتیجه امر کردن به فارسی‌سرایی به مطلبی برمی‌گردد که در کتاب تاریخ سیستان آمده است. با توجه به این که مؤلف کتاب تاریخ سیستان شناخته شده نیست و بنا به گفته‌ی مصحح تاریخ سیستان، این اثر از نظر سبکی دو بخش و در نتیجه دو مؤلف دارد و تاکنون یک نسخه بیشتر از آن به دست نیامده است و همان یک نسخه هم دچار تصرف و اکتار و تقلیل و جرح و تعدیل شده است، اعتماد بدان جای تأمل دارد.

اگر غیرموتق بودن تاریخ سیستان قابل پذیرش نباشد، بخش‌هایی از متن خود همین کتاب، حاوی مطالبی درباره‌ی یعقوب است که با ادعای مؤلف تاریخ سیستان در تناقض است؛ از جمله این که بخش قابل توجهی از زندگی یعقوب شامل حضور در جمع افراد عرب‌زبان می‌شود. بر اساس نقل قول‌های متعدد مربوط به ارتباط یعقوب با خوارج و حضور آن‌ها و سرکردگان‌شان در سپاه یعقوب، چگونه می‌توان پذیرفت که یعقوب سال‌ها در میان گروهی عرب‌زبان حضور داشته باشد، اما زبان آن‌ها را درنیابد.

علاوه بر این، یعقوب لیث همچون حاکمان دیگر ممالک برای برقراری ارتباط با خلیفه‌ی عباسی به دبیرانی عربی‌دان نیاز داشته است. یکی از منابعی که نشان می‌دهد که زبان دیوان

یعقوب، زبان عربی بوده است و نه فارسی، قول همین مؤلف کتاب تاریخ سیستان است. علاوه بر کتاب تاریخ سیستان، جستجو در منابع دیگری همچون معجم الأدباء نیز نشان می‌دهد که پیوستن کاتب و شاعری بلندپایه به نام ابراهیم بن ممشاد الإصفهانی المتوکلی به دربار یعقوب حاکی از آن است که در دربار یعقوب، زبان و اشعار عربی متداول بوده است. همچنین ابیاتی در کتاب مروج الذهب از یعقوب لیث آمده است که نشان می‌دهد، خود او به این زبان دلیل خروج بر خلیفه را بیان کرده است.

از دیگر سو، برخلاف نظر برخی از پژوهشگران که معتقدند چون یعقوب عربی نمی‌دانست، جانشینان او نیز چنین بودند و عربی نمی‌دانستند، شواهد ارائه شده در این مقاله اثبات می‌کند که تمام جانشینان یعقوب علاقه زیادی به زبان عربی و نظم و نثر آن داشتند و شعرای عربی سرا را مورد تشویق و تکریم قرار می‌دادند. در قرن چهارم هجری علی‌رغم توجه فراوان سامانیان به شعر و ادب فارسی، رویکرد صفاریان با سامانیان متفاوت بود.

هم‌زمان با ضعف قدرت سامانیان از میان خاندان صفاری، دو دانشمند به نام‌های امیر ابوجعفر و فرزند وی خلف بن احمد معروف به خلف بانو در سیستان بر تخت امارت صفاریان نشستند و دوره دوم قدرت گرفتن صفاریان را محقق ساختند. ثعالبی و جرفادقانی، تعداد قابل توجهی از شاعران عربی سرا و کاتبان عربی نویس در آثارشان را معرفی کرده‌اند که از جانب این دو امیر تکریم و اعزاز می‌شدند. ضمن این که ابیات ثبت شده در کتاب *دمیه القصر و عصره أهل العصر* نشان می‌دهد که خلف بن احمد در سرودن شعر زبان عربی مهارت قابل توجهی داشت است.

در مجموع می‌توان گفت برخلاف آنچه در منابع پیشین گفته شده است، صفاریان نه تنها از زبان و ادبیات عربی رویگردان نبودند، بلکه براساس منابعی چون معجم الأدباء، مروج الذهب و *دمیه القصر و عصره أهل العصر*، جانبدار و دوستدار آن نیز بوده‌اند. بنابراین، شروع سرایش شعر فارسی از ناحیه سیستان و به دستور یعقوب لیث نادرست است.

یادداشت‌ها

۱. سپس دولت صفاریان در سیستان به قدرت رسید... که دشمنی بیشتری نسبت به عباسیان و زبان عربی داشت و تلاش بیشتری در جهت احیای مجدد زبان فارسی از خود نشان داد (بوش، ۲۰۱۲: ۴۸-۴۷).
 ۲. خراسان و شهرهای فارس را گرفتیم و از گرفتن عراق ناامید نیستیم.
- آنگاه که امور دینی از بین برود و مورد غفلت قرار گیرد و مانند آثار و بقایای قدیمی پوسیده و کهنه گردد.
- به یاری خداوند و برکت او (برای احیای آن) خروج می‌کنم و دارنده پرچم‌های هدایت قلعه بان نیست (که در یک جا قرار گیرد).

۳. خداوند مردم این سرزمین و شهر را به پادشاهی یعقوب دارای فضل و بخشایش و سپاه مجهز، گرمی داشت.
۴. روزگار بر (حال) برمکیان فریاد (مرگ) سر داد. فریادی که مردم با آن بر خاک فروافتادند.
- و برای طاهریان هم فریادی (حاکمی از نابودی) شنیده می‌شود که به خاطر غضب خداوند بر آن‌ها را در برخواهد گرفت.
۵. به نزد ابویوسف امیدوار آمدم و از (زیادی) جود و بخشش بی‌نیاز شدم.
- من انسانی ترسو در روزگار بودم. اما وقتی او آمد، در امنیت و آسایش قرار گرفتم.
- و او مرا در روشنائی و نور قرار داد در حالی که من قبلاً در ظلمت و تاریکی بودم.
- او پادشاه و سرور و برگزیده‌ای است که به واسطه او هر نوری نزد ما آشکار می‌گردد.
- ۶ آگاه باشید که امیر و حاکم ابوعلی برتری یافت و به بالاترین نقاط آسمان رسید.
- او پادشاهی است که نیکی‌ها را با از بین بردن ابزار آلات جنگی و نیز سخاوت زنده می‌کند.
- او (آغاز کارش) را با بخشش به مردم شروع کرد. همانطور که با نیکی بر مردم چیره گشت.
۷. هر کس دیدن سریع فردوس برین او را شاد می‌کند، امروز باید در بنای کاخ من آن را مشاهده کند.
- یا اگر دوست دارد که بهشت رضوان را به طور کامل از نزدیک ببیند، باید که به کاخ من بنگرد.
- ۸ قصری بلند و مرتفع را با فالی نیک، ساختی.
- گویی ستون‌های آن را جنّ حضرت سلیمان(ع) برافراشته است.
- با وجود اختلاف میان سفیدان و سیاهان، همیشه در آن باقی و متنعم و برخوردار باشی.
۹. می‌گویند: نوش! حال آنکه من چونان صخره و سنگ سخت در بیابان نیستم.
- بلکه من هم از تیره آدمیانی هستم که قلم از غم و ناراحتی پر می‌شود.
۱۰. خلف‌بن‌احمد ستوده‌ترین بازماندگان است که با سروری خود بر گذشتگان برتری پیدا کرد.
- خلف بن احمد در حقیقت یک تن اما افزون بر هزاران تن است.
- او نسبت به اولاد لیث که از مشاهیر مردمان بودند به منزله رسول خدا نسبت به عبدمناف است.
۱۱. من سرور و پادشاه مؤیدی را قصد کردم که گونه‌های کرم و بخشش با او گلگون است.
- در سرزمینی که آرزوها در آن به بار می‌نشیند. زیرا ابرهای آن سرزمین خلف بن احمد است.
۱۲. مردم می‌گویند او (بدیع‌الزمان همدانی) به حضور پادشاهی رسیده که بارگاهش آرزوی (ساتلان) است و اهل داد و دهش است.
- باران جود و بخشش خلف چنان بر او بارید، که ابرهای آسمان (از خجال) سرزمینش را ترک کردند.

منابع

فارسی

- بهار، محمد تقی (۱۳۴۹) سبک‌شناسی. جلد دوم، چاپ سوم، تهران: سپهر.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۹) تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان. چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.

- تویسرکانی، قاسم (۱۳۵۰) زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام (از آغاز فرمانروایی تازیان تا برافتادن خلافت عباسیان). تهران: دانشسرای عالی.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴). ترجمه تاریخ یمنی. تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسینی، محمد باقر (۱۳۸۲) جاحظ نیشابور. چاپ اول، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۸۵) جنبش شعوبیان (آزادمردان ایرانی) از سده اول تا پنجم هجری. تهران: کومش.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۴) پیشاهنگان شعر پارسی (سده‌های سوم و چهارم و آغاز سده پنجم). چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیستانی، محمد اعظم (۱۳۶۷) سیستان (سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها). کابل: مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). سبک‌شناسی نثر. تهران: نشر میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران. ج ۱، چاپ دهم، تهران، انتشارات فردوس.
- عوفی، محمد (۱۳۲۱) لباب الألیاب. به سعی و اهتمام ادوارد برون، لیدن (هلند): بریل.
- محمدی خمک، جواد (۱۳۷۸). ماتیکان سیستان. چاپ اول، مشهد: واژیران.
- موربسن، جورج و همکاران (۱۳۸۰) ادبیات ایران از آغاز تا امروز. ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵) تاریخ زبان فارسی. ج ۱. تهران: نشر نو.
- ناجی، محمدرضا (۱۳۸۶) فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نامعلوم (۱۳۸۱) تاریخ سیستان. تصحیح محمد تقی بهار، چاپ دوم، تهران: معین.

عربی

- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق) لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- ایروانی‌زاده، عبد الغنی شاملی، نصر الله (۱۳۸۴ش) الأدب العربی و الإیرانیون. چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- باخرزی، علی‌بن‌حسن بن‌علی بن‌ابی طیب (۱۹۹۳م) دمیة القصر و عصره أهل العصر. تحقیق دکتر محمد تونجی، بیروت: دارالجیل.
- بوش، فخری (۲۰۱۲م) «الشعر العربی فی ایران فی القرنین الرابع و الخامس الهجریین - جرجان نموذجا». مجله جامعة دمشق، العدد الأول، صص ۸۴-۴۱.
- ثعالبی، ابو منصور (۱۹۸۳م) یتیمه الدهر فی شعراء أهل العصر، بیروت، دار الکتب العلمیة،
- الحموی، یاقوت (۱۹۸۰م) معجم الأدباء. بیروت: دار الفکر.
- ضیف، شوقی (بی تا) تاریخ الأدب العربی. ط ۱، القاهرة: دار المعارف.
- المسعودی، أبوالحسن بن‌علی المسعودی (۱۴۲۵ق) مروج الذهب و معادن الجواهر. راجعه: کمال حسن مرعی، ط ۱، بیروت: المكتبة العصرية.

Abstract

A New Study of the Status of Persian and Arabic Languages and Literature in the Court of Ya'qub ibn al-Layth al-Saffar and His Successors

Javad Gholamalizadeh *
Faezeh Arab Yousefabadi **

Identifying the historical moment which saw the first Persian speaking poet is a key – and yet confusing and undeterminable - issue in today's scholarly circles of Persian language and poetry. According to some scholars, the court of Ya'qub ibn al-Layth al-Saffar and his successors revived Persian language and poetry through shunning the scriptural importance of Arabic language and poetry. In contrast to this observation, the present study believes that the court of Ya'qub ibn al-Layth al-Saffar and his successors – especially in the 10th century CE – did not exercise a linguistic and literary phobia against Arabic language and literature, and that it even encouraged the linguistic and literary status of the Arabic language and poetry in Persian language and poetry. After identifying the status of Arabic language and poetry through surveying pertinent library sources, the present study presents a number of reasons for not considering this court – and, by extension, this period – a revivalist period of Persian language and poetry. Through its analytic-descriptive methodology, the study also believes that the false claim of considering this period revivalist comes from a book called *The History of Sistan*.

Key word: Critical Review, Critical Review of the *History of Sistan*, Linguistic Phobia against Arabic Language, First Persian Speaking Poet, The Revivalists of Persian Poetry

* Assistant Professor in Arabic Language and Literature, University of Sistan and Baluchestan. j.gholamalizadeh@lihu.usb.ac.ir

** Assistant Professor in Persian Language and Literature, University of Zabol famoarab@uoz.ac.ir